

ضرورت مهندسی فرهنگی در گفت‌وگو با
حجت‌الاسلام والمسلمین پیروزمند

اگر ما فرهنگ را مدیریت نکنیم مدیریت می‌شویم

حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا پیروزمند عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم در زمینه فلسفه علم، روش علم، الگوی توسعه، گفت‌وگوی تمدن‌ها، جهانی‌سازی و فرهنگ‌شناسی تاکنون تالیفات بسیاری داشته است.



در یک جمله کوتاه و روشنگری فرمودند: آن وقت که بحث انقلاب فرهنگی مطرح بود، تصور می‌شد بدون وابستگی، استقلال در سایر زمینه‌ها امکان پذیر است. این امکان ندارد. البته این تعبیر بنده است؛ و به همین دلیل مسئله استقلال فرهنگی، تحول فرهنگی، انقلاب فرهنگی، سامان‌دهی فرهنگی، تغییرهای مختلفی است که در مقاطع مختلف بعد از انقلاب مطرح بوده است. حتی تهاجم فرهنگی؛ که از یک بعد دیگر باز به این مسئله نگاه کرده است. همه اینها یک دغدغه را دنبال می‌کنند و آن اینکه، صیانت فرهنگی کشور حفظ شود. باید تعالی فرهنگی جامعه پدید آید؛ یعنی یک حرکت رو به جلو و بهبود بخشی در عرصه فرهنگ باید مشاهده شود که از آن به تعبیر مختلفی یاد شده است.

اما در موضوع مهندسی فرهنگی این اهمیت، زمانی روشن می‌شود که مفهوم مهندسی فرهنگی روشن باشد؛ یعنی بدانیم که در مهندسی فرهنگی چه اتفاقی قرار است بیفتد و چه خلأ، کمبود و مشکلی در مهندسی فرهنگی قرار است، رفع شود. برای اینکه مفهوم مهندسی فرهنگی روشن شود، باز دو واژه را باید مرور کنیم. یکی مفهوم فرهنگ و یکی مفهوم مهندسی؛ تعاریف مختلفی از فرهنگ ارایه شده است. فرهنگ را می‌توانیم به پذیرش هنجارهای جامعه معنا کنیم؛ یعنی مردم یک شیوه زندگی، یک فکر، یک اخلاق یا یک نماد را می‌پذیرند؛ یعنی آن را قبول می‌کنند و اجازه می‌دهند در زندگی‌شان وارد شود. با آن زندگی کنند. بنابراین وقتی می‌گوییم فرهنگ چیست؟ می‌گوییم آن پذیرشهایی که مردم پیدا می‌کنند. عمومیت آن

همین دلیل مسئله چگونگی جریان دادن فرهنگ اسلامی در سطوح مختلف زندگی فردی و اجتماعی جامعه مسئله حیاتی، اساسی و تعیین کننده برای جامعه ما محسوب می‌شود. به عبارتی اگر از موضع انقلابی به قضیه نگاه کنیم، پیام انقلاب این است

**جامعه دارای سه بُعد
فرهنگ، اقتصاد و سیاست
است ارتباط این ۳
با هم تابع معنایی است
که ما نسبت به آنها
انجام می‌دهیم برای این که
به این مسائل در
مهندسی فرهنگی پاسخ دهیم
باید الگوی حاکم را
در اختیار داشته باشیم**

که ما راه جریان فرهنگ اسلام را بشناسیم. اگر از موضع اسلام نگاه کنیم، ضمانت یافتن مشروعیت نظام برمی‌گردد به اینکه پیوند بین دین و فرهنگ و جامعه تعریف شود. از موضع ایرانیت هم اگر بخواهیم به این مسئله نگاه کنیم، هیچ گاه بعد از ظهور و ورود اسلام به ایران بین فرهنگ ایرانی و اسلامی تفکیک وجود نداشته است. از این زاویه هم برای اینکه ما هویت ایرانی و اسلامی خودمان را پاس بداریم، این مسئله حائز اهمیت است. امام (ع)

• چه ضرورتی ایجاب می‌کند در موقعیت کنونی در جامعه مهندسی فرهنگی انجام شود؟

ضرورت مهندسی فرهنگی در قدم اول برمی‌گردد به ضرورت مقوله فرهنگ؛ یعنی به میزانی که مسئله فرهنگ و پرداختن به آن در جامعه اهمیت دارد، به تبع آن مهندسی فرهنگی هم از زاویه‌ای که می‌خواهد به مسئله بپردازد اهمیت دارد. فرهنگ جامعه در حقیقت هویت بخش یک ملت، و پشتوانه تحرک و فعالیت و توسعه هر جامعه محسوب می‌شود. فرهنگ جامعه حرکت، انگیزه، و جهت به جامعه می‌دهد. به دلیل اینکه هر جامعه‌ای از چه فرهنگی تبعیت می‌کند، تأثیر شایان توجهی در سرنوشت آن دارد. هر چه این تأثیرپذیری فرهنگی خودآگاه‌تر باشد، به طور طبیعی حرکت آن نسبت به آینده، یک حرکت روشن بینانه‌تر و هدفمندتر خواهد بود. این نکته اختصاص به جامعه ما ندارد. فرهنگ در هر کشوری موضوعیت دارد و برای توسعه و رفاه آن جامعه باید فرهنگ متناسب با آن ایجاد شود. اما در جامعه اسلامی ما این مسئله اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند. به دلیل اینکه جامعه را جامعه اسلامی می‌دانیم نقطه عطف (قوت) جامعه اسلامی نسبت به سایر جوامع تفاوت ارزش‌ها، معیارها، اهداف، مبانی و حرکت آن و تفاوت آن نسبت به بینش جهان انسان، جامعه و تاریخ است این تفاوت‌ها باید در درون و مهد زندگی مردم تجلی پیدا کند. به

به اندازه‌ای رسید که به یک هنجار تبدیل شد. حالا چه وقت به هنجار تبدیل شده است؟ وقتی که معیار ارزش‌گذاری در جامعه قرار می‌گیرد. یعنی مردم براساس آن یکدیگر را تحقیر و تجلیل می‌کنند. اگر کسی با یک ظاهر ناآراسته‌ای در جامعه ظاهر شود، در یک جامعه اسلامی و محیط اسلامی با یک نگاه تحقیرآمیزی روبرو خواهد شد. به این فرد ارزش‌گذاری مثبتی ندارند. به عنوان یک فرد لایبالی و بی‌نزاکت به آن نگاه می‌کنند. معنی آن این است که این نوع پوشش در جامعه آنچه که مورد فهم واقع شده باشد مورد تفاهم واقع می‌شود؛ یعنی همه می‌فهمند و آنچه که مورد تفاهم واقع شده است، مورد پذیرش واقع می‌شود. مورد پذیرش که واقع شد تبدیل به هنجار می‌شود.

• نکته دقیقاً همین جا است. اینکه می‌گویید، این رفتار کم کم نهادینه می‌شود و به شکل هنجار در می‌آید. چون فرهنگ حاصل تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک ملت است در طول زمان شکل می‌گیرد و چیزی نیست که بتوانیم این را مهندسی کنیم. برخلاف آن دیدگاه‌هایی که وجود دارد می‌گوید نه، اتفاقاً این را می‌توان مهندسی کرد در قالب یک طرحی و در قالب یک نقشه می‌توان مهندسی کرد. این را چگونه می‌توان حل کرد؟

در مهندسی فرهنگی می‌خواهیم چکار کنیم، می‌خواهیم فرهنگ کشور را راهبری کنیم. ولی آن هم نه فرهنگ به عنوان مفاهیم نظری و انتزاعی، یعنی مهندسی اطلاعات خودمان را نمی‌خواهیم صرفاً انجام دهیم. به فرهنگ داریم به عنوان یک واقعیت عینی در جامعه توجه می‌کنیم. وقتی می‌گوییم باید مهندسی بشود، یعنی می‌خواهیم فرهنگ جامعه را به گونه‌ای، راهبری و جهت‌دهی کنیم. این فرهنگی که آمده و در بسترهای عینی نمود پیدا کرده است، در قالب الگوهای رفتاری سازمانی، ساختارهای قدرتی و تولید ثروت که در جامعه تولید شده است، نمود پیدا کرده است.

• نکته‌ای که وجود دارد این است: آیا اساساً می‌شود راهبرد از پیش تعیین شده‌ای برای فرهنگ تعیین کرد؟ و تلاش کرد که این راهبرد محقق بشود؟ یا نه مقوله فرهنگ، آنقدر عوامل مدیریت ناپذیر و امتداد تاریخی دارد، که این منظور دست نیافتنی است.

برای اینکه این مسئله روشن شود، می‌آییم به طور دقیق نقطه مقابل مهندسی فرهنگی را نگاه می‌کنیم. یعنی تسلیم نظر، نظریه‌پردازی می‌شویم که احیاناً معتقد هستند فرهنگ، مدیریت ناپذیر است، عصر حاضر را، عصر جهانی سازی و دهکده جهانی نام گذاشته اند. این اتفاق چگونه افتاده است؟ یا چگونه در حال اتفاق افتادن است؟ یک بحث این است که جهانی شدن قهری اتفاق می‌افتد و هیچ کس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. ما تا اینجا مشکلی نداریم؛ و می‌گوییم اصل فناوری رشد می‌کند و تعاملات زیاد می‌شود. کدام فرهنگ

جهانی شود، مهم است. بشریت به سمت جهانی شدن می‌رود. مرزها داریم ضعیف‌تر می‌شوند. این قبول، ولی محتوایی که در آن تحقق پیدا می‌کند چیست؟ و چه باید باشد. آیا شرکت‌های چند ملیتی، کمپانی‌های هنری، سیاستمدارها، اربابان رسانه، در دنیا برای رضای خدا پول خرج می‌کنند؟ برای ترویج خوبی‌ها و عدالت در دنیا قدم برمی‌دارند؟

• قطعاً این طور نیست. ولی مصوبه هم نمی‌گذارند که بیایند این کار را انجام دهند.

اول می‌خواهم آن نفی کلی را به تفاهم برسیم. ببینیم اینکه نباید، اعمال نظر و مدیریتی کرد، این نباید را روشن کنیم و تبدیل کنیم به باید‌ها، آن وقت باید را بررسی کنیم، و آن باید، یعنی بخشنامه یا آن باید، ده‌ها شکل می‌تواند داشته باشد. بعضی موضوع‌ها اساساً یک کاسه هم نمی‌خواهیم حرف

بزنیم. اقتضایی حرکت می‌کنیم. در موضوعاتی، برای مخاطباتی بحث یک گونه است. برای مخاطبین دیگر گونه‌ای دیگر است.

یک جاهایی هم می‌رسد به بخشنامه، ولی اینکه تلقی کنیم مهندسی فرهنگی کردن یعنی همه فعالیت‌های فرهنگی را بخشنامه‌ای کردن، تفکر درستی نیست. این نگاه به مسئله نیست. ممکن

است بنده هم در نتیجه به این نگاه نقد داشته باشم، که مهندسی فرهنگی یعنی همه چیز را ما مصوبه بگذاریم. به قول برادرمان، لباس و کفش شما هم چه رنگی باشد و ... اینکه بعضی‌ها شبهه این معنا را می‌کنند، که این حرکت ریشه در جوامع سوسیالیستی دارد، از این جهت است که باید حق داد. جنبه افراطی در مهندسی فرهنگی این است که مردم در یک چارچوب کاملاً تعریف شده قرار گیرند، مانند تجربه بلوک شرق که شکست آن واضح است و ما بخواهیم این تجربه را تکرار کنیم. بنابراین ما بین دو سلب حرکت می‌کنیم. یک سلب این بود که رها کردن فرهنگ و مدیریت نکردن آن چه پیامی دارد. حالا ممکن است صد سال و یا پانصد سال قبل اینگونه نبوده، ولی اربابان قدرت و ثروت دنیا و رفتار آنها را در زندگی عینی لمس می‌کنیم، به دنبال بسط قدرت و استعمار سرمایه‌های کشورهای دیگر هستند. حتی عواطف ملت‌ها را برای توسعه قدرت خودشان خرج می‌کنند، چه برسد به ثروت ملت‌ها و از این طریق تأثیر می‌گذارند و فرهنگ‌سازی می‌کنند. کیست که با رسانه آشنا و اذعان کند

رسانه‌ها فرهنگ‌سازی می‌کنند. الان به مضحکه می‌گیرند فردی که نگاهش این باشد. اینها با توجه به سیاست رسانه‌ای اخبار را با اولویت‌های خاصی بازگو می‌کنند؛ یعنی آن طوری که می‌خواهند، آن طور که هست؟ چرا این کار را می‌کنند؟ برای اینکه می‌خواهند چیزی را القاء کنند؛ یعنی می‌خواهند فرهنگی را ایجاد کنند. این یک طرف سلب است. یعنی از این طرف گفتیم اگر ما فرهنگ را مدیریت نکنیم، مدیریت می‌شویم. این موضوع خیلی مهمی است. دریافت این مسئله این نیست که اگر شما کنار کشیدید، دیگران هم کنار بکشند. ممکن است برحسب ظاهر در یک بحث‌های علمی، کلاسیک و جامعه‌شناسانه، قیافه هم بگیرند. عقل هم این را حکم می‌کند؛ شما اگر می‌خواهید پیامی را بفرستید و ارزشی را محقق کنید، باید ابزارش را تهیه کنید و مجرای آن را ایجاد کنید. شما برای یاد دادن دو



کلمه درس متداول دوران تحصیلی نظام آموزشی و ابزار آموزشی تعریف می‌کنید؛ تا بتوانید با شکل مناسب‌تری و در یک زمان کوتاه‌تری با یک ضریب اطمینان بیشتری، مطلب خودتان را برسانید. البته صحنه اداره جامعه، صحنه کلاس درس نیست. چه اینکه صحنه یک اداره بزرگ هم نیست. یعنی فکر کنیم، کسی که می‌خواهد مهندسی فرهنگی کند، مثل مدیرعامل یک شرکت است. پس توجه کردیم یک طرف سلب را که نمی‌توان رها کرد. در عصر حاضر رها کردن آن به معنای نابودی و انزوا است. یک سلب هم از این طرف داریم، وقتی به فرض اینکه پذیرفتیم فرهنگ را باید سامان‌دهی کرد بلافاصله ذهن ما به این شکل از مدیریت منتقل شود که یک اداره، بخشنامه و مأموری است. این هم غلط است. چرا غلط است؟ باز تجربه عینی ناموفق کشورهای سوسیالیستی گواه این است که بشریت این اندازه از اختناق و این اندازه از سلب

اختیار را بر نمی‌تابد، دافعه نشان می‌دهد و به ما این را حکم می‌کند. در اصل دیانت دین ما کسی را مجبور نمی‌کند، چه برسد به اینکه اسلام را هم پذیرفته باشد.

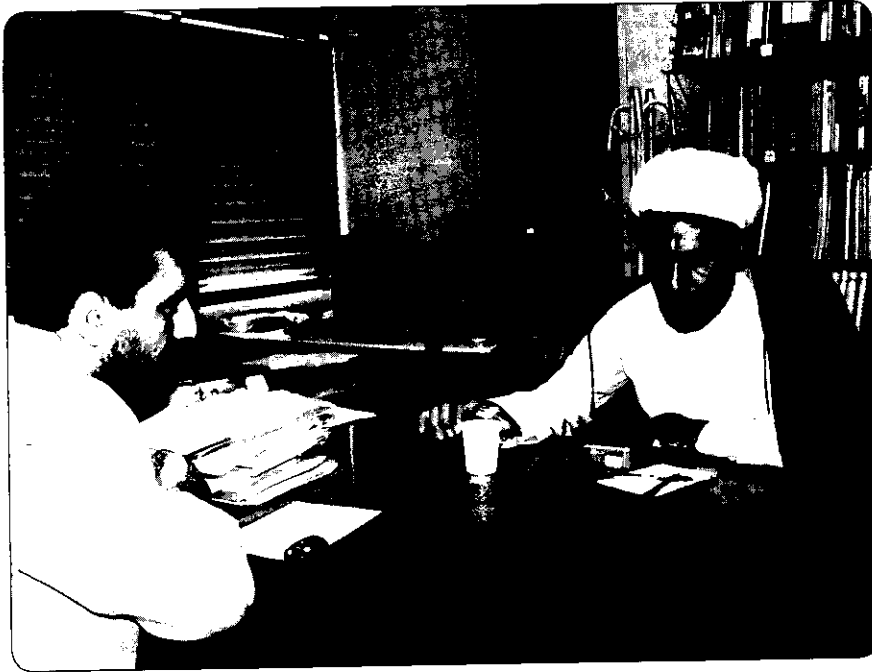
• راه میانه شما چیست؟

ممکن است بفرمایید، در صحبت شما یک پارادوکسی وجود دارد. از یک طرف می‌گویید می‌خواهیم مدیریت کنیم. از یک طرف هم می‌گویید نمی‌خواهیم مصوبه، قطعنامه و بخشنامه‌ای صادر کنیم. این دو طرف چگونه با هم قابل جمع است. عرض می‌کنم که باز از بعد صنفی می‌توان - چون یک نمونه محققى است - همان اتفاقی که در جهانی سازی در دنیای فرهنگی امروز دارد اتفاق می‌افتد. شما به درستی توجه دارید و گفتید درست است که فرهنگ سازی می‌کنند و فرهنگ سازی را هم از طریق بخشنامه انجام نمی‌دهند و یا حداقل همه جا این کار را نمی‌کنند. چکار می‌کنند؟ برای مدیریت کردن فرهنگ، باید سطوحی قائل شد؛ و برای هر سطح سازوکار مناسب خودش را پیش بینی کرد. شما در یک مرحله می‌آید سیاستگذاری کلان می‌کنید؛ یعنی یک مرکزیت و قرارگاهی باید وجود داشته باشد که کلیت فرهنگ، آسیب‌ها و قوت‌هایش را ببینید. جهت‌گیری دراز مدتی نسبت به فرهنگ اتخاذ و انتخاب کند و در کلان مقوله فرهنگ پیش بینی کند که باید به چه سمتی حرکت کنیم. این یک ایده پردازی است، که می‌تواند به یک تفاهم اجرایی هم ختم شود. یعنی افرادی که متولیان اصلی در فرهنگ کشور هستند به تفاهم برسند که ما باید همچنین مسیری را طی کنیم.

اما در لایه بعد، می‌خواهد این تدبیر و سیاستگذاری کلان و راهبرد به واقعیت پیوندد. باید اصل را اتفاقاً بر این گذاشت که مردم آگاهانه و مختارانه این مسیر را ببینند و بپذیرند.

• منظور سیاست‌های تشویقی است؟

بیشتر از سیاست‌های تشویقی. شما یک جاهایی مداخله می‌کنید که در دو تا سه لایه بعد نتیجه آن را بگیرید. یک وقت هست که به من مستقیم از موضع حاکمیت - به عنوان یک خانواده - می‌خواهید بگویید، اینگونه باش. یک وقت اصلاً بنده طرف خطاب مستقیم شما و یا کسی نیستم. من در یک خانواده زندگی می‌کنم. شما با اتخاذ یک سیاست‌هایی خانواده را تقویت می‌کنید. نظام خانواده و الگوی ایده‌آل خانواده را به درستی تبیین می‌کنید و زمینه‌های ایجاد و تشویق مردم، به سمت اینکه رفتار آنها در خانواده چگونه باشد را فراهم می‌کنید. خوب، این اگر نهادینه شود، افرادی هم که در دامن چنین خانواده‌ای رشد می‌کنند، به طور طبیعی با کمی بالا و پایین همجنس خواهند شد. شما چطور می‌بینید افرادی که اهل هیئت، مسجد و مراسم مذهبی هستند، از نظر مشی اجتماعی و خلق و خوی معاشری به هم نزدیک هستند، یا



فرمودید، تا سرپله قبل آن را حل نکنیم، نمی‌توانیم تکلیف این را روشن کنیم. به طور قطع باید بتوان مقدمه‌های آن را مطرح کرد؛ که چرا بنده اینگونه ادعا می‌کنم. حداقل به عنوان طرح یک نظر، نه مستند سازی. در قدم اول می‌توانیم براساس یک الگوی سرپایه‌ای حرکت کنیم. یعنی معتقد باشیم که جامعه بر ۳ بعد سیاست، فرهنگ و اقتصاد حاکم است. بنده برای آن پاسخ دارم. برای شورای عالی انقلاب فرهنگی، در موضوع ارائه الگو، طبقه‌بندی موضوع‌های فرهنگی را مطرح کردیم. آنجا از جمله مباحثی که به عنوان پایه مجبور بودیم،

مطرح کنیم، همین بحث بود؛ که آنچه به عنوان مقوله‌های اجتماعی از آن یاد می‌شود، به چه معنا است و جایگاه آن چیست؟ می‌توان برای پاسخ به آنجا مراجعه کرد. این پاسخ سوال اول، این سه بعد بایدکی‌دیگر چگونه است؟ ارتباط این ۳ باهم تابع معنایی است که ما نسبت به این ۳ انجام می‌دهیم. یعنی برای اینکه به این مسائل در

مهندسی فرهنگی بتوانیم پاسخ دهیم، باید الگوی حاکم را در اختیار داشته باشیم. خود فرهنگ در مهندسی کردن فرهنگ و تعاملی که باید اینها با یکدیگر داشته باشند به همان نسبت به ناکامی ما در توقیف همین بخش منجر می‌شود. بعد این ۳ را معنا کنیم، و چه معنایی از آن داشته باشیم. اقتصاد به طور ساده به ارزش افزوده مادی یک جامعه وابسته است. مقوله فرهنگ هم، پذیرش‌های هنجاریافته اجتماعی. سیاست را در چه معنا کنیم.

مقابلاً افرادی را فرض کنید که اهل معاشرت‌های غیراخلاقی باشند. اینها یک سبک و سیاق دیگری پیدا می‌کنند.

• برخی صاحب‌نظران، سیستمی به موضوع نگاه می‌کنند، که نظام‌ها با هم در تعامل هستند و این طور نیست که نظام سیاسی جتنی باشد و نظام فرهنگی هر طور که بخواهد مهندسی کند. در طرح مهندسی فرهنگی چگونه به نظام اقتصادی و سیاسی جامعه می‌پردازید و آن را می‌بینید؟

در مرحله اول باید در یک بحث جامعه شناسانه مشخص کنیم، که ارکان و ابعاد تشکیل دهنده جامعه کدام است. حالا بعضی الگوی ۴ نظام را مطرح می‌کنند. بعضی بیشتر، بعضی کمتر خود این بحث، باید در جای خودش تکلیفش معلوم شود، چون پایه بحث است. مرحله دوم صحبت، سر نسبت بین این عوامل است؟ حالا مدل ۴ نظام را فرض

کنیم، نسبت و ارتباط این ۴ نظام با هم چگونه است؟ اینها در عرض هم هستند تأثیر و تأثر مساوی نسبت به هم دارند. یکی فائق بر دیگری است. یکی حاکم بر دیگری است. حالا وارد بحث مهندسی می‌شویم. می‌گوییم همه این ارکان جامعه احتیاج به راهبری و مهندسی شدن دارند. این راهبری و مهندسی که نسبت به هر کدام از اینها می‌خواهد اتفاق بیفتد نسبت به دیگری چه تأثیر و تأثری دارد. پس این سؤالی درستی که حضرتعالی

**تجربه عینی ناموفق
کشورهای سوسیالیستی
گواه این است که
بشریت این اندازه از
اختناق و این اندازه از
سلب اختیار را
بر نمی‌تابد
چه برسد به اینکه
اسلام را هم پذیرفته باشند**

بیشتر نظر غالب این است که سیاست را از مقوله قدرت و نظام سیاسی را عهده دار و بیانگر تبیین الگوی قدرت و توزیع قدرت در جامعه می‌گیرند. اگر در همین حد بخواهیم تعریف را اکتفا کنیم، بگوییم سیاست یعنی قدرت، فرهنگ یعنی پذیرش‌هایی که نسبت به ارزش‌ها، اعتقادات و رفتار شکل می‌گیرد. صحیح است بگوییم فرهنگ مقدم است. مقدمه یعنی چه؟ یعنی آنها زیرمجموعه فرهنگ هستند و اجزاء فرهنگ محسوب می‌شوند؛ نه به معنای اینکه شما در پیدایش جامعه ۳ متغیر دارید با ۳ سهم تأثیر، سهم تأثیر اصلی مربوط به فرهنگ است. سهم تأثیر درجه ۲ مربوط به سیاست است، سهم تأثیر درجه ۳ مربوط به اقتصاد است. و اگر این ۳ باشند، معلوم می‌شود فرهنگ اهمیت دارد. ولی آن طرف هم هیچ وقت توصیه نشده که شما برای زندگی دنیای سرمایه‌عمر و زندگی را خرج رفیع فقر کنید. آن طرف هم یک ادبیات در مسئله گذاشته‌اند، که دو طرف مسئله را برای ما روشن می‌کند. اگر ساده‌تر و نزدیک‌تر به ادبیات موجود حرکت کنیم، اینگونه معنا می‌شود.

بر اساس این معنا اولویت اول فرهنگ پیدا می‌کند. ممکن است بگوییم سیاست مقدم است. اگر فرض را

بر این بگیریم که فرهنگ بعد اصلی‌تر جامعه نسبت به سیاست و اقتصاد است، نتیجه در قدم بعد که وارد مهندسی می‌خواهیم بشویم چه می‌شود. آیا نتیجه این می‌شود که باید مهندسی سیاست و اقتصاد در درون مهندسی فرهنگی هضم شوند؟ نه، بلکه همان گونه که باید در جامعه مهندسی فرهنگی شود باید عده‌ای هم در جامعه وجود داشته باشند که جامعه را مهندسی اقتصادی کنند یک عده هم باید وجود داشته باشند که جامعه را مهندسی سیاسی کنند و اینها حتماً تداخل دارند. چرا تداخل دارند؟ چون راجع به یک موضوع صحبت می‌کنند. یعنی عرصه سیاست فرهنگ و اقتصاد مثل سر خودکار نیست؛ که آنها را کنار یکدیگر بگذاریم و بگوییم هر کدام متولی این هستند، نه یک خودکار است. عرصه پهنه‌ای است که هر سه نوع مهندسی در آن ترکیب می‌شود به مهندسی جامع توسعه بنابر این مهندسی فرهنگی نباید ما را از مهندسی سیاسی جامعه غافل کند. فردی که متعهد و متولی مهندسی فرهنگ سیاسی جامعه است، باید از موضع سیاست بگوید. فرهنگ جامعه چقدر تخریب می‌کند؟ چه مقدار ارکان سیاسی جامعه را تقویت می‌کند؟ آنکه متکفل اقتصاد است، باید این قدرت محاسبه را داشته باشد که به ارباب فرهنگ بگوید شما این نوع رفتار فرهنگی که می‌کنید باعث می‌شود که درآمد کشور چه مقدار بالا یا پایین بیاید. به همین دلیل است که مهندسی سیاسی و اقتصادی را هم کنار آن مطرح می‌کنیم. اگر فرهنگ جامعه با نظام اقتصادی

همراهی نکنند، توفیق کشور در بخش اقتصادی کم و ضعیف می‌شود. اگر این ضرورتها شناخته شد، مسؤلیت‌ها هم کم کم خودشان را بهتر نشان می‌دهد؛ یعنی معلوم می‌شود که شورای عالی انقلاب فرهنگی

جایش کجاست؟ شورای عالی امنیت ملی چه وظیفه‌ای دارد؟ شورای سیاست‌گذاری پول و اعتبار چه نقشی باید در کشور داشته باشد؟ از این زاویه که نگاه می‌کنیم، شورای امنیت ملی باید جامعه را مهندسی سیاسی کند، شورای اقتصاد باید جامعه را مهندسی اقتصادی کند، شورای عالی انقلاب فرهنگی باید جامعه را مهندسی فرهنگی کند و در یک مرجعی هم اینها باید با هم هماهنگ شوند. ابزار سنجش آنها با

**شورای امنیت ملی
باید جامعه را
مهندسی سیاسی کند
شورای اقتصاد
باید جامعه را
مهندسی اقتصادی کند
شورای عالی انقلاب فرهنگی
باید جامعه را
مهندسی فرهنگی کند
و در یک مرجعی همه اینها
باید با هم هماهنگ شوند**

یکدیگر تناسب پیدا کند. خب این با وضعیت فعلی هر ۳ شورا فاصله دارد. چون این اتفاق نمی‌افتد، این تدبیر صورت نمی‌پذیرد.

به طور طبیعی ما در صحنه واقییت جامعه با دوگانگی روبرو می‌شویم. اقتصاد جامعه می‌آید فرهنگ را خراب می‌کند. فرهنگ، جامعه اقتصاد را خراب می‌کند، و سیاست جامعه محدودیت‌هایی برای ۲ تای دیگر ایجاد کند. در ضمن ما غیر از مشکلات داخلی، دشمنان خارجی داریم. در عرصه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، اینگونه نیست که آن بخشی که تدبیر پذیر است، ما آن را تدبیر کنیم و محقق شود، و هیچ مانع و اراده در مقابل ما وجود نداشته باشد.

• به ضرورت مهندسی این ۳ حوزه اشاره کردید ولی نحوه انسجامی که باید بین اینها ایجاد شود، چگونه است؟ آیا این هدف درازمدت، خود به خود ایجاد می‌شود و یا دوباره یک مهندسی می‌خواهد، که با هم چفت و هماهنگ شوند؟

این شرحی که عرض شد، زمینه یک نیاز بزرگتر را ایجاد کرد و آن اینکه، ما یک مهندسی جامع می‌خواهیم و در آن مهندسی جامع باید یک الگوی جامعی برای توسعه تعالی و تکامل جامعه، در اختیار داشته باشیم؛ که در آن الگوی جامع، هر سه مهندسی ابعاد جامعه هم دیده شده است. چفت و بستها، و تعامل‌های آن ملاحظه و محاسبه شده است. میزان وابستگی‌ها مورد توجه قرار گرفته است. آن وقت یک حرکت مطمئن تری می‌شود داشت. به دلیل اینکه همان گونه که عرض شد، شما نمی‌توانید در عرصه فرهنگ یک بedy حرکت کنید.

